



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

ارتداد

فطری و معیار آن

سید جواد ورعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ارتداد فطری و معیار آن

نویسنده:

جواد ورعی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ارتداد فطری و معیار آن
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۸	تعریف مرتد فطری و مرتد ملی
۸	اقسام مرتد
۸	اشاره
۹	روایات مسأله
۹	اشاره
۱۰	روایت ۰۱
۱۵	روایت ۰۲
۱۷	روایت ۰۳
۱۷	روایت ۰۴
۱۷	روایت ۰۵
۱۸	روایت ۰۶
۱۹	روایت ۰۷
۲۰	روایت ۰۸
۲۰	روایت ۰۹
۲۰	روایت ۱۰
۲۰	روایت ۱۱
۲۰	جمع بندی و نتیجه گیری
۲۸	موجبات ارتداد
۳۱	تعریف ضروری دین
۳۱	اشاره

۳۲	چرا منکر ضروری کافر است، دلیل مسأله چیست؟
۳۳	دلایل مسأله
۳۳	اشاره
۳۳	بررسی اجماع
۳۶	روایات مسأله
۳۶	اشاره
۳۶	روایت ۰۱
۳۷	روایت ۰۲
۳۷	پاورقی
۴۹	درباره مرکز

در بخش اول این نوشتار، ارتداد در لغت و قرآن مجید مورد بحث قرار گرفت. استاد محترم بر این عقیده بودند که آیات قرآن کریم ناظر به ارتداد فکری که در اعصار بعد از نزول قرآن، در میان مسلمانان ظهور کرد، نیست، از این رو احکام ارتداد که در کتب فقهی مورد بحث و بررسی قرار گرفته، معمولاً با استناد به روایات انجام می‌گیرد. لذا دقت و تأمل در روایات مسأله اهمیت به سزایی دارد. در این قسمت ضمن تعریف ارتداد و اقسام مرتد، برای کشف ملاک و ضابطه ارتداد فطری به سراغ روایات رفته و به دقت آنها را مورد تأمل و بررسی قرار داده‌اند و در ادامه تحت عنوان موجبات ارتداد، به بحث از (ضروری دین) پرداخته‌اند. در این بخش نیز پس از ارائه تقریری از مباحث فقهی معظم له، توضیحات و ملاحظاتی در پایان افزوده شده تا آنکه خواننده محترم با سیر بحث و آرای فقهای عظیم الشان در این زمینه آشنا گردد. قابل ذکر است که در هر یک از مباحث یاد شده، معمولاً به مسائل اساسی توجه شده، و از پرداختن به فروعی که در کتب مبسوط فقهی به چشم می‌خورد، صرف نظر گردیده است. قبل از ورود به بحث (روایات باب ارتداد)، بیان یک مقدمه در تعریف ارتداد و اقسام آن ضرورت دارد. در فقه امامیه مرتد دو قسم است: فطری و ملی، که هر کدام احکام جداگانه‌ای دارد، ولی در فقه اهل سنت با اینکه گاهی از فطری نام برده می‌شود و گاهی از ملی، دارای حکم یکسانی هستند.

تعریف مرتد فطری و مرتد ملی

معروف این است که هر کس پدر و مادرش یا یکی از آنان هنگام انعقاد نطفه او مسلمان باشند و این فرزند متولد شود، سپس از اسلام رو بگرداند، (مرتد فطری) است. و هر کس پدر و مادرش هنگام انعقاد نطفه او کافر باشند و او متولد شود، سپس مسلمان شده و دوباره از اسلام برگردد، (مرتد ملی) است. اما با مراجعه به کلمات فقهاء اختلافاتی در تعریف مرتد به چشم می خورد؛ برخی اسلام والدین یا یکی از آنان را (هنگام انعقاد نطفه) در تعریف مرتد فطری معتبر دانسته اند و بعضی (هنگام ولادت فرزند) را معتبر شمرده اند. [۲] چنانکه بعضی از فقهاء (مسلمان بودن فرزند را هنگام بلوغ) شرط صدق ارتداد فطری دانسته اند به طوری که اگر قبل از بلوغ کافر شود و کفرش تا زمان بلوغ ادامه یابد، سپس مسلمان شود و بار دیگر کافر گردد، مرتد فطری نیست. [۳] از این رو، بررسی این مسأله با عنایت به روایات لازم به نظر می رسد.

اقسام مرتد

اشاره

طفلی که به دنیا می آید هنگام انعقاد نطفه، پدر و مادرش یا هر دو مسلمانند یا هر دو کافرند یا یکی مسلمان است و دیگری کافر. هر یک از اقسام سه گانه فوق، دارای سه قسم اند زیرا طفل هنگام تولد نیز، پدر و مادرش یا هر دو مسلمانند یا هر دو کافرند یا یکی مسلمان است و دیگری کافر، بنابراین مجموعاً نه قسم خواهد بود. هر یک از اقسام نه گانه فوق نیز دارای دو قسم اند، زیرا کودک پس از تولد و قبل از ارتداد، در هنگام بلوغ، یا مسلمان است

یا کافر، پس در مجموع هجده قسم است [۴] که برخی مرتد فطری اند و برخی مرتد ملّی، برای آنکه مشخص شود کدام یک فطری است و کدام یک ملّی، باید ضابطه و معیار فطری و ملّی مشخص شود. آیا اسلام والدین (حین الانعقاد) ملاک است یا (حین الولاده)؟ آیا اسلام فرزند (حین البلوغ) هم برای ارتداد فطری ملاک است یا نه؟ در میان اقسام هجده گانه فوق، حکم دو قسم از آنها روشن است: ۱ کسی که پدر و مادر او هنگام انعقاد نطفه اش، هر دو مسلمانند و تا زمان تولد او نیز مسلمان باقی می مانند، فرزند نیز پس از تولد تا هنگام بلوغ مسلمان است، سپس از اسلام روگردان می شود، به اتفاق همه علماء، (مرتد فطری) است. ۲ کسی که پدر و مادر او هنگام انعقاد نطفه اش، هر دو کافرند و تا زمان تولد او نیز کافر باقی می مانند، فرزند نیز هنگام بلوغ کافر است، به تعبیر حضرت امام (کافر اصلی) است که اگر پس از بلوغ مسلمان شد و دوباره کافر گشت، به اتفاق همه علماء (مرتد ملّی) است. اما سایر اقسام بنابر مبانی مختلف، در اینکه فطری شمرده شود یا ملّی، متفاوت اند. باید ملاک و ضابطه را از روایات به دست آوریم.

روایات مسأله

اشاره

روایات باب ارتداد فراوان است که در یک دسته بندی کلی، هشت گروهند؛ یک دسته مربوط به مجازات مرتد فطری است. در این دسته یکی (صحیحه)، یکی (موثقه) و بقیه یا ضعیفند یا مرسل یا مجعول، ولی مرحوم آقای خوئی بعضی از آنها را (معتبره) تعبیر کرده اند. به نظر ما فقه

الحديث این روایات اهمیت زیادی دارد، چون گاهی احساس می شود که روایت ظاهر در یک معناست ولی فقهاء و اعظم (رضوان الله عليهم اجمعین) مطلب دیگری برداشت کرده اند.

روایت ۱۰

محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد قال: قرأت بخط رجل الى ابي الحسن الرضا(ع): رجل ولد على الاسلام ثم كفر و اشرك و خرج عن الاسلام هل يستتاب او يقتل ولا يستتاب؟ فكتب(ع): يقتل. [۵]. روایت در (استبصار) با این عبارت همراه است: (فاما المرأة اذا ارتدت فانها لا تقتل على كل حال بل تخلد في السجن ان لم تتب). روایت از نظر سند صحیح است و از دلایل تعیین کننده در بحث ماست. برای به دست آوردن ملاک مورد نظر در مرتد فطری، باید در تعبیر (ولد علی الاسلام) تأمل کرد. (ولد علی الاسلام) به چه معناست؟ آیا اگر پدر یا مادر (حین الانعقاد) مسلمان باشد ولی پس از مدتی کافر شود به طوری که هنگام تولد فرزند کافر شده باشد، (ولد علی الاسلام) صدق می کند؟ اگر پدر و مادر مسلمان باشند، ولی مانند بسیاری از ایرانیانی که امروزه در کشورهای دیگر دنیا زندگی می کنند و تنها نامی از اسلام شنیده اند اما هیچ گونه اطلاعی از معارف و احکام آن ندارند و تنها مسلمان شناسنامه ای محسوب می شوند، و فرزندی به دنیا آورند (ولد علی الاسلام) صدق می کند؟ اگر پدر و مادر مسلمان بوده و از اسلام هم اطلاع کافی داشته باشند و به احکام آن نیز ملتزم باشند ولی در محیطی غیر اسلامی زندگی کنند و در همین محیط فرزندی به دنیا

آورند، (ولد علی الاسلام) صدق می کند؟ اگر پدر و مادر مسلمان واقعی بوده و در محیطی اسلامی زندگی کنند و فرزندی به دنیا آورند، (ولد علی الاسلام) صدق می کند؟ به نظر ما در میان احتمالات فوق، تنها در احتمال اخیر به طور قطع (ولد علی الاسلام) صدق می کند ولی احتمالات دیگر به هر میزان که از این صورت و فرض فاصله بگیرند، به همان نسبت در صدق تعبیر فوق تردید پیش می آید و تضعیف می شود. (ولد علی الاسلام) مانند تعبیر روایت معروف (کل مولود یولد علی الفطره و کان ابواه یهودانه او ینصرانه) [۶] و آیه شریفه (فطره الله التي فطر الناس علیها) است. آیا پدر و مادری که تنها نام مسلمانی بر خود نهاده اند ولی از معارف و احکام اسلام بیگانه اند، و در محیط کفر زندگی می کنند، و فرزندی به دنیا می آورند، فرزندشان به حکم این روایت حتماً مسلمان خواهد بود مگر آنکه پدر یا مادر، او را یهودی یا نصرانی کنند؟ به نظر ما چنین نیست و تعبیری چون (یولد علی الفطره)، (ولد علی الاسلام) و (فطره الله التي فطر الناس علیها) بر این شخص صدق نمی کند. صاحب جواهر (ولد علی الاسلام) را بر کسی حمل کرده که یکی از والدینش هنگام انعقاد نطفه او مسلمان باشد، و بر این مطلب نیز اصرار دارد، زیرا غالباً پدر یا مادری که حین انعقاد مسلمان است، حین الولاده نیز مسلمان است و به ندرت کسی را می توان یافت که پس از انعقاد نطفه، کافر شود. [۷]. البته فرض اینکه مادر مسلمان باشد ولی

پدر کافر، و فرزندی به دنیا آید و به مادر مسلمان ملحق شود، تنها در وطی به شبهه ممکن است، زیرا با فرض مسلمان بودن زن، شوهر نمی تواند کافر باشد. سؤال: چرا اسلام یکی از پدر یا مادر کافی شمرده می شود؟ آیا صدق (ولد علی الاسلام) منوط به اسلام والدین نیست؟ فقهاء پاسخ می دهند: اگر پدر و مادر هر دو کافر باشند، فرزندشان کافر تبعی است و اگر هر دو مسلمان باشند، فرزندشان مسلمان تبعی است و اگر یکی مسلمان باشد و دیگری کافر، فرزند به اشرف الابوین ملحق می شود که مسلمان است. ما این مطلب را در پاسخ قبول داریم ولی آن را قرینه ای بر معنای مورد نظر فقهاء از (ولد علی الاسلام) نمی دانیم. به نظر ما تعبیر (ولد علی الاسلام) بر کسی صدق می کند که هنگام تولدش، پدر و مادر هر دو مسلمان باشند، و در محیط اسلامی هم به سر برند. در ادامه حضرت می فرمایند: (ثم كفر و اشرك و خرج عن الاسلام)، مراد از این تعبیر چیست؟ به نظر می رسد که نوعی تفتن در عبارت باشد، و مقصود این است که شخص از دایره اسلام خارج شود، اعم از اینکه به دین دیگری بگردد یا نه؟ آیا اگر قبل از بلوغ کافر شود و با حالت کفر بالغ گردد، این تعبیر صدق می کند یا باید با حالت مسلمانی بالغ شود، سپس از اسلام خارج گردد، تا این تعبیر صدق کند؟ نکته دیگر آنکه به چه کسی گفته می شود: (ثم كفر و اشرك و خرج عن الاسلام)؟ آیا بر کسی

که در وجود خدا یا صفات و افعال او دچار شک و تردید شود بدون آنکه کلمه ای بر زبان آورد، صدق می کند؟ به کسی که نعوذ بالله به عدم وجود خدا یا صفات و افعال او یقین پیدا کند بدون آنکه ابراز نماید، اطلاق می شود؟ به کسی که شک یا یقین خود را ابراز کند ولی هیچ گونه تبلیغ و ترویجی از اعتقادات یا شبهات خود به عمل نیاورد، گفته می شود؟ بر کسی که پس از شک و تردید یا یقین به عدم وجود خدا آن را ابراز کند و بی اعتقادی خود را نیز ترویج نماید، صدق می کند؟ به نظر ما روایت شامل دو صورت اخیر می شود، ولی صدق (کفر و اشرك و خرج عن الاسلام) بر دو صورت اول مورد تردید است، اگر با تحقیق و تفحص متوجه شدیم که شخصی از اعتقاد و ایمان به خدا روگردان شده، بدون آنکه بر زبان آورد (صورت دوم) یا دچار شک و تردید شده (صورت اول) تعبیر فوق صدق نمی کند. قرینه اش آن است که راوی سؤال می کند: (هل يستتاب؟) روشن است که بازگشت از عقیده خویش یا دچار تردید در اعتقاد خویش شدن بدون آنکه انسان ابراز نماید، قابل استتابة نیست. عقیده با علل و عواملی به وجود می آید و با علل و عواملی هم از دست می رود، لذا قابل استتابة و توبه دادن نیست. آنچه قابل استتابة و توبه دادن یا امتناع از توبه است، اظهار عقیده است. کسی با گفتن (استغفر الله) عقیده سابق را به دست

نمی آورد و عقیده جدید را از دست نمی دهد. بلکه از اظهار و ابراز کفر توبه می کند. پس مراد از (کفر و اشْرک و خرج عن الاسلام) در روایت، (از دست دادن عقیده و اظهار و ابراز) آن است. (عقیده) امری باطنی است (و لا یُعْلَمُ الاّ من قبله). اگر کسی شهادتین بر زبان جاری کرد تا وقتی که اظهار بازگشت از اسلام نکرده، ما وظیفه داریم او را مسلمان بدانیم حتی اگر در دل خود تردیدهایی داشته باشد و حتی حرام است که از او سؤال کنیم آیا اعتقاد قلبی داری یا نه؟ قرآن کریم می فرماید: (و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمناً). [۸]. بعضی از فقها همچون ابوالصلاح حلبی و ابن زهره این جمله از روایت را (أَظْهَرَ) معنا کرده اند که یا ابراز قولی است یا ابراز عملی [۹]، ولی بعضی دیگر (قلباً او لساناً او عملاً) تفسیر کرده اند [۱۰] و به نظر ما صورت بدون مُبرز قولی یا عملی مشمول این روایت نیست. بنابراین در روایت، اولاً: (ولد علی الاسلام) بر کسی صدق می کند که اگر کاری به او نداشته باشند، مسلمان می شود و چنین فردی باید در محیط اسلامی یا لااقل در خانواده مسلمان به دنیا بیاید و تنها اسلام احد الابوین کافی نیست. ثانیاً: (کفر و اشْرک و خرج عن الاسلام) بر کسی صدق می کند که علاوه بر بی اعتقادی، آن را ابراز نماید و بی اعتقادی او مبرز قولی یا عملی به همراه داشته باشد. بنابراین معنا: ۱ ما حق نداریم تفتیش عقاید کنیم، زیرا اظهار شهادتین کافی است تا

احکام اسلام بر شخص جاری شود، چون ترک نماز یا روزه یا حج سبب خروج از اسلام نمی شود. ۲ حق نداریم به کسی که شهادتین را بر زبان جاری کرده، بگوییم از ترس مسلمان شدی، چون تعبیر روایت (خرج عن الاسلام) است که ظهور در خروج اختیاری دارد. و همینطور اگر کسی اظهار اسلام کرده نمی توانیم او را تکذیب کنیم. حقیقت این است که اسلام در طول تاریخ گرفتار دو گروه بوده است؛ گروهی که چهره اسلام را خشن معرفی کرده اند و گروهی که در نقطه مقابل مدعی شده اند که به حکم آزادی فکر و عقیده نباید حکم قتل درباره کسی جاری کرد.

روایت ۰۲

محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم و عن عدّه من اصحابنا عن سهل بن زیاد و عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد جمیعاً عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن عمار الساباطی قال: سمعت ابا عبد الله (ع) یقول: کل مسلم بین مسلمین ارتدّ عن الاسلام و جحد محمداً (ص) نبوّته و کذبّه، فان دمه مباح لمن سمع ذلك منه و امرأته بئنه منه (یوم ارتدّ) و یقسّم ماله علی ورثته و تعدّد امرأته عدّه المتوفّی عنها زوجها و علی الامام ان یقتله ولا یتّیبه. [۱۱]. (سهل بن زیاد) در سند روایت مورد بحث است ولی درباره اش گفته اند: الامر فی سهل سهل و روایاتش را پذیرفته اند. عمار ساباطی نیز با آنکه فطحنی مذهب است، مورد اعتماد و وثوق است ولی چون عرب نبوده، معمولاً روایاتش دارای اضطراب متن است و یکی از آنها همین روایت است. اضطراب در (کل مسلم بین مسلمین) است.

آیا کلمه (مسلمین) بدون (ال) صحیح است؟ باید به صیغه جمع تلفظ کرد یا مثنی؟ مجلسی اول می گوید: در یک نسخه قدیمی از روایت (کل مسلم ابن مسلم) ضبط شده، ولی اگر (مسلمین) باشد باید به صیغه تشبیه خوانده شود گرچه برخلاف مشهور است. صاحب جواهر (کل مسلم بین مسلم) نقل کرده است. در میان نقلهای مختلف که اشاره شد، اگر نقل کتب اربعه را که (مسلم بین مسلمین) است، مقدم بداریم، به نظر ما دلیلی بر غلط بودن کلمه (مسلمین) بدون (ال) وجود ندارد، هر چند برخی آن را غلط شمرده اند. حال، اگر به صیغه مثنی قرائت شود یعنی از پدر و مادر مسلمان متولد شود، در این صورت با فتاوی فقهاء که اسلام احد الابوین را در صدق ارتداد کافی دانسته اند، سازگار نخواهد بود. و اگر به صیغه جمع قرائت شود یعنی در محیط اسلامی به دنیا بیاید، سپس کافر شود. اگر نسخه مرحوم مجلسی صحیح باشد، اشکال این است که اگر کسی مادرش مسلمان و پدرش کافر باشد، (ابن مسلم) بر او صدق نمی کند، در حالی که فقهاء در صدق ارتداد، اسلام یکی از والدین را کافی شمرده اند هر چند مادر باشد. نکته دیگر مربوط به تعبیر (جحد و کذب) است، آیا درباره کسی که صرفاً در اعتقاداتش شک می کند یا به طور یقین اعتقادش را از دست می دهد، چنین تعبیری صدق می کند؟ به نظر ما شمول چنین تعابیری نسبت به چنین فردی مشکل است. نکته دیگری که در روایت به چشم می خورد اینکه (فانّ دمه مباح لمن سمع ذلك منه) یعنی هر کسی که

مستقیماً ارتداد شخص را بشنود می تواند او را بکشد، ولی اگر نتواند در محکمه اثبات کند، قصاص می شود. مثل اینکه مردی به خانه بیاید و مرد بیگانه ای را با همسرش در حال انجام عمل قبیحی ببیند نعوذ بالله می تواند آنها را بکشد ولی چنانچه نتواند جرم آنها را اثبات کند، او را می کشند. ولی در ذیل روایت، آن را وظیفه حاکم شمرده و می گوید: (علی الامام ان یقتله ولا یستتبه). در میان روایات مرتد فطری، دو روایت فوق معتبرترین روایات است. به نظر ما از این روایات استفاده شد که اسلام شناسنامه ای والدین برای صدق ارتداد کافی نیست ولی ندیدم احدی از فقها این فرد را از تحت این روایات خارج کند، جز محقق اردبیلی [۱۲] که در (مجمع الفوائد والبرهان) می گوید: (اگر پدر و مادر مسلمان با بصیرت باشند، فرزندشان را تعلیم کنند و نصیحت نمایند ولی گوش نکند و کافر شود، مرتد فطری خواهد بود) پس به نظر ایشان هم مسلمان شناسنامه ای کافی نیست.

روایت ۰۳

عن امیر المؤمنین (ع) امر بقتل المرتد وقال: من ولد علی الاسلام فبدل دینه قتل ولم یستتب. [۱۳]. این روایت مرسل است و از کتاب دعائم الاسلام نقل شده است.

روایت ۰۴

روینا عن ابی عبداللّه (ع) ان امیر المؤمنین کان یستتیب الزنادقه ولا یستتیب من ولد فی الاسلام.... [۱۴]. این روایت نیز مرسل است و در دعائم الاسلام نقل شده است. مراد از زنادقه می تواند کسی باشد که ابتدا مسیحی یا یهودی بوده، سپس مسلمان شده و دوباره کافر می شود، لذا با مرتد ملی نیز که استتبه می شود، سازگار است. در ذیل روایت آمده که حضرت به شهادت دو نفر که می گفتند: کافر شده، اعتنا می کرد هر چند هزار نفر در نقطه مقابل بگویند: کافر نشده است، این مطلب طبق قاعده است چون شهادت دو نفر (شهادت بر اثبات) است و شهادت هزار نفر، (شهادت بر نفی) است و این دو هیچ گونه تعارضی با هم ندارند. ممکن است دو نفر که به کفر او شهادت داده اند، ارتداد او را مشاهده کرده باشند، ولی هزار نفر کفر گویی و ارتداد او را ندیده باشند.

روایت ۰۵

محمد بن یعقوب عن عدّه من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن النضر بن سويد عن القاسم بن سلیمان عن عیید بن زراره عن بعض اصحابه عن ابی عبداللّه (ع) فی الصبی یختار الشرک و هو بین ابویه، قال: لایترک و ذاک اذا کان احد ابویه نصرانیاً. [۱۵]. امام می فرمایند: فرزندی که یکی از والدینش مسلمان و دیگری نصرانی است، آنکه مسلمان است باید مراقبت کند و او را رها نکند که مشرک شود. اگر پدر و مادر هر دو مسلمان باشند و فرزند با آنها زندگی کند، معمولاً مشرک نمی شود مگر آنکه از خانه فرار کند و منحرف شود. مجلسی

اول نیز همینطور معنا کرده و می گوید: (نصرانیاً) یعنی یکی از آنها مسیحی و دیگری مسلمان است و فرزند تابع اشرف الابوین است، یعنی مسلمان تبعی است ولی هنگام بلوغ شرک اختیار می کند. [۱۶]. فیض کاشانی نیز می گوید: (قوله ذاک اشاره الی اختیار الشرک) و این در صورتی است که یکی از والدین مسلمانند. [۱۷] قاسم بن سلیمان در سند روایت مجهول است.

روایت ۶۰

محمد بن یعقوب عن حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعه عن غیر واحد من اصحابه عن ابان بن عثمان عن بعض اصحابه عن ابی عبداللہ (ع) فی الصبّی اذا سبّ فاختر النصرانیه و احد ابویه نصرانی (او مسلمین) قال: لایترک و لکن یضرب علی الاسلام. [۱۸]. معنای ابتدایی روایت آن است کودکی که جوان شده و مسیحیت را انتخاب می کند در حالی که یکی از والدین او مسیحی و دیگری مسلمان است یا هر دو مسلمانند، نباید به حال خود رها شود، باید تأدیب شود تا اسلام را اختیار کند. ولی این معنا برخلاف روایات دیگر و فتاوی فقهاست چون چنین کسی محکوم به قتل است و باید می فرمود: (لایترک و یقتل) مگر آنکه کسی برای رهایی از این اشکال موضوع را کودکی بداند که در آستانه سن بلوغ است (مراهم) نه کودکی که جوان شده، از این رو به جای کشتن، تأدیب می شود. مشکلی که وجود دارد آنست که روایت درباره مرتد فطری است و مرتد فطری استتابه نمی شود و بدون استتابه محکوم به اعدام است. مگر اینکه کسی بگوید قبل از بلوغ استتابه می شود و چنانچه نپذیرفت،

پس از آن کشته می شود. به هر حال دلالت روایت مشکل است.

روایت ۰۷

محمد بن علی بن الحسین قال: قال علی (ع) اذا اسلم الاب جرّ الولد الی الاسلام فمن ادرك من ولده دعی الی الاسلام فان ابی قتل و ان اسلم الولد لم یجرّ ابویه ولم یکن بینهما میراث. [۱۹]. این روایت از نظر سند ارسال دارد. معنای روایت این است که اگر پدر مسلمان شد، فرزند نیز مسلمان تبعی است، وقتی بالغ شد او را به اسلام دعوت می کنند، اگر ابا کرد، کشته می شود. چون مسلمان تبعی است، و ارتداد فطری نیز، هم بازگشت از اسلام واقعی است و هم بازگشت از اسلام تبعی. حال، اگر پدری پس از تولد فرزند مسلمان شود، با توجه به اینکه هنگام انعقاد نطفه و تولد فرزندش کافر بوده و فرزندش کافر تبعی است، چگونه می توان حکم مرتد فطری را درباره او جاری کرد؟ ممکن است پاسخ داده شود که لازم نیست پدر حین الانعقاد یا حین الولاده مسلمان باشد، همین که قبل از بلوغ فرزند، مسلمان شود، فرزند نیز به تبع او مسلمان می شود، ولی این سخن نه با روایات سازگار است، نه با فتاوی فقها. ارتداد ملّی نیز در صورتی بر این شخص صدق می کند که اسلام تبعی را مثل اسلام حقیقی صدق ارتداد کافی بدانیم، چون مرتد ملّی کسی است که (بلغ و اسلم و ارتد). فرد مورد نظر در روایت قبل از بلوغ اسلام تبعی بوده و بالغ شده و چون اسلام را نپذیرفته تا مسلمان حقیقی شود، مرتد است. از هیچ یک از پنج روایت

اخیر ملاک مرتد فطری مبنی بر اینکه یکی از والدین حین الانعقاد مسلمان باشند، استفاده نمی شود.

روایت ۰۸

محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن العمرکی بن عسلی عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن قال: سألته عن مسلم تنصیر، قال: یقتل ولا یستتاب، قلت: فنصرانیئاً اسلم ثم ارتد قال: یستتاب فان رجع والأقتل. [۲۰]. این روایت از نظر سند صحیح است و در کتب اربعه نقل شده است و هم حاوی حکم مرتد فطری است و هم حکم مرتد ملی.

روایت ۰۹

عن علی (ع): انه کان یستتیب المرتد اذا اسلم ثم ارتد، و یقول: انما یستتاب من دخل دیننا ثم رجع عنه، فاما من ولد فی الاسلام فانا نقتله ولا نستتیه. [۲۱]. این روایت مرسل است و حکم مرتد فطری و ملی را بیان کرده است.

روایت ۱۰

الشیخ الطوسی باسناده عن الحسین بن سعید عن عثمان بن عیسی رفعه قال: کتب عامل امیرالمؤمنین (ع) الیه: انی اصبتُ قوماً من المسلمین زنادقه، و قوماً من النصاری زنادقه، فکتب الیه: اما من کان من المسلمین ولد علی الفطره ثم تزندق فاضرب عنقه ولا تستتیه، و من لم یولد منهم علی الفطره فاستتبه فان تاب، والأ فاضرب عنقه واما النصاری فما هم علیه اعظم من الزنادقه. [۲۲]. زندیق به کسی گفته می شود که ملحد باشد اعم از اینکه منکر خدا باشد یا مشرک باشد. [۲۳] جمله اخیر روایت نیز مورد بحث قرار گرفته که مقصود امام (ع) چیست؟ نصاری اهل کتابند ولی زنادقه به چیزی معتقد نیستند، آیا بیشتر بودن ضررشان به خاطر آن است که چون دارای حکومت و انسجامند یا مردم را بیشتر به خود جذب می کنند؟ به هر معنایی باشد، از محل بحث ما خارج است.

روایت ۱۱

الجعفریات: اخبرنا عبدالله، اخبرنا محمد، حدثنی موسی قال: حدثنا ابی عن ابیه عن جدّه جعفر بن محمد عن ابیه عن جدّه: (ان علیاً (ع) کان یستتیب الزنادقه ولا یستتیب من ولد فی الاسلام و یقول: انما نستتیب من دخل فی دیننا ثم رجع عنه، اما من ولد فی الاسلام فلا نستتیه). [۲۴].

جمع بندی و نتیجه گیری

همانطور که ملاحظه می شود در روایات یازده گانه فوق تعابیر مختلفی بکار رفته است، حال چگونه باید ملاک مرتد فطری را از این روایات با تعابیر گوناگون به دست آورد؟ تعابیر روایات چنین بود: روایت ۱: ولد علی السلام روایت ۲: مسلم بین مسلمین روایت ۳: ولد علی الاسلام روایت ۴: من ولد فی الاسلام روایت ۵: یختار الشرک و هو بین ابویه روایت ۶: احد ابویه نصرانی (او مسلمین) روایت ۷: اذا اسلم الاب جّ الولد الی الاسلام روایت ۸: مسلم تنصیر روایت ۹: من ولد فی الاسلام روایت ۱۰: من کان من المسلمین ولد علی الفطره روایت ۱۱: من ولد فی الاسلام در هیچ یک از روایات تعبیر (مرتد فطری)

نیامده است. درباره تعابیری چون (ولد علی الاسلام)، (ولد فی الاسلام) و (ولد علی الفطره) در توضیح روایتِ اول مفصلاً بحث کرده و نظر خود را بیان کردیم. صاحب جواهر از سخن مرحوم جزایری که (حین الولاده) را ملاک قرار داده، استعجاب می کند ولی به نظر ما هیچ گونه استعجابی ندارد، زیرا تعابیر ظهور در همین معنا دارد یعنی پدر و مادر یا یکی از آنان هنگام تولد مسلمان باشند، در حالی که برای اسلام در هنگام انعقاد نطفه از این تعابیر استفاده نمی شود. به نظر ما تعبیر (ولد) اگر در بعضی از موارد مثل (ولد

علی فراش ابیه) بر (تکون) حمل می شود، به خاطر وجود قرینه است زیرا اگر نتوان واژه ای را بر معنای حقیقی حمل کرد، به ناچار به خاطر وجود قرینه بر معنای مجازی حمل می کنیم ولی در مورد بحث ما اصراری بر اینکه (وُلِدَ) را بر معنای مجازی یعنی حین الانعقاد حمل کنیم، وجود ندارد. پس تعبیر (وُلِدَ علی الاسلام) ظاهر در این است که پدر و مادرش هنگام تولد او مسلمان باشند، ولی چون چند روایت داشتیم مثل روایات پنجم، ششم و هفتم که اسلام یکی از آنان را کافی دانسته، به قرینه این چند روایت، اسلام یکی از والدین هنگام ولادت برای تحقق ارتداد فطری کافی است. بنابراین: (۱) اگر هنگام انعقاد نطفه پدر و مادر هر دو مسلمان باشند و تا هنگام ولادت فرزند مسلمان باقی بمانند و فرزندشان پس از سن بلوغ شهادتین بر زبان جاری کند، سپس کافر شود، یقیناً مرتد فطری است. (۲) اگر در فرض فوق یکی از والدین هم مسلمان باشند به قرینه سه روایت فوق و به ضرورت فقه شیعه، باز هم فرزند مرتد فطری است. (۳) اگر هر دو مسیحی یا یهودی یا کافر بودند ولی پس از انعقاد نطفه فرزندشان قبل از تولد، مسلمان شدند یا لااقل یکی از آنها مسلمان شد، ظاهراً (وُلِدَ علی الاسلام) صدق می کند، و مرتد فطری است. ولی اگر اسلام حین الانعقاد شرط باشد، چنین فردی مرتد ملّی است. (۴) اگر هر دو مسیحی یا یهودی یا کافر بودند، هنگام تولد فرزندشان هم به همان حال باقی ماندند ولی پس از تولد فرزند هر دو یا یکی

از آنها مسلمان شدند، (ولد علی الاسلام) بر این فرزند صدق نمی کند و در صورت ارتداد پس از بلوغ، مرتد مّلی خواهد بود. (۵) اگر پدر و مادر تا زمان بلوغ فرزند به حالت کفر باقی بمانند، فرزند پس از بلوغ مسلمان شود، سپس کافر شود، یقیناً (مرتد مّلی) است. البته بنا بر مبنای کسانی که بازگشت از (اسلام حکمی و تبعی) را نیز در تحقق ارتداد، مثل بازگشت از (اسلام حقیقی) می دانند، در فرض چهارم نیز فرزند مرتد فطری است، چون با اسلام آوردن پدر و مادر یا یکی از آن دو پس از تولد او، فرزند نیز به تبع آنان مسلمان خواهد بود، مسلمان تبعی و حکمی، ولی به نظر ما در تحقق ارتداد فطری، بازگشت از اسلام حقیقی ملاک است نه اسلام حکمی. در این باره باز هم سخن خواهیم گفت. توضیحی دیگر در معنای (ولد علی الاسلام) با عنایت به تناسب حکم و موضوع قبلاً درباره این تعبیر که در اکثر روایات باب به چشم می خورد، توضیحاتی ارائه شد، برای نتیجه گیری از بحث تأملی دیگر لازم است. اسلام مقوله ای تشکیکی است، کسی که شهادتین را حتی با اکراه بر زبان جاری می کند، مسلمان است، کسی که مقید به احکام دین است، او نیز مسلمان است، سید هاشم بحرانی و مقدس اردبیلی نیز با آن تقوا و تقدس مسلمانند، سلمان فارسی هم مسلمان است. بر همه آنان با وجود اختلاف مراتبی که دارند، مسلمان اطلاق می شود. آیا در تحقق ارتداد فطری کافی است که پدر و مادر شخص، مسلمان ظاهری و شناسنامه ای باشند؟ اگر براساس

صناعت

بحث کنیم و بر الفاظ جمود بورزیم، باید کافی بدانیم چون (ولد علی الاسلام) بر چنین فردی هم صدق می کند، اما اگر تناسبات حکم و موضوع را لحاظ کنیم چنانکه مرحوم نائینی تأکید فراوانی بر این مطلب دارد می توانیم نکات فراوانی برداشت کنیم. از برخورد شارع و تفاوتی که میان کافر اصلی، مرتد ملّی و مرتد فطری وجود دارد، می فهمیم که با مرتد فطری شدیدتر از مرتد ملّی و با مرتد ملّی شدیدتر از کافر اصلی برخورد می کند. کسی که در خانواده ای مسلمان متولد شده و پس از بلوغ کافر می شود، مستحق مجازات بیشتری است نسبت به کسی که در محیطی غیر اسلامی و از پدر و مادری غیر مسلمان متولد شده ولی پس از بلوغ مسلمان می شود و دوباره کافر می گردد. چرا حکم مرتد فطری شدیدتر از حکم مرتد ملّی است؟ انسان می فهمد آنکه در خانواده ای مسلمان رشد کرده، پدر و مادری مسلمان و متعهد برای او زحمت کشیده و رنجها متحمل شده اند، او را عارف به دین و عامل به احکام تربیت کرده اند، انتظار ارتداد او را ندارند؛ کسی که به همه چیز پشت می کند و کافر می شود، مستحق مجازات بیشتری است. ولی کسی که از پدر و مادری مسیحی یا یهودی متولد شده و خودش با اندکی مطالعه به اسلام رو آورده، معلوم نیست اسلام در قلب او رسوخ کرده باشد، لذا اگر کافر شد، استتابه می شود، به او مهلت می دهند تا مسلمان شود. حال اگر کسی پدر و مادرش مسلمانند، اما از نظر آگاهی

به دین خود با یک مسیحی یا یهودی تفاوتی ندارند، فقط نام مسلمانی را یدک می کشند، نه از معارف دین اطلاعی دارند و نه به احکام آن عمل می کنند، نه قبله را می شناسند، نه نماز می خوانند و نه روزه می گیرند و نه... اگر فرزند چنین پدر و مادری کافر شد، تناسب حکم و موضوع اقتضا می کند که چنین شخصی مرتد فطری نباشد. در روایات آمده است (یأتی زمان علی الناس لایقی من الاسلام الا اسمه و من القرآن الا رسمه، دینهم دنایرهم، قبلتهم نساءهم) [۲۵] حال در این زمان افرادی که فقط نام مسلمانی دارند و فرزندان خود را براساس تعالیم اسلامی تربیت نکرده اند، فرزند پس از تولد رها شده و تحت تربیت صحیح قرار نگرفته است، چنانچه او مرتد شد، مشکل است که او را مرتد فطری بشماریم. در بخشی از مسائل دینی، تعبد و توقف لازم است، در عبادات تعبد و تسلیم است. اینکه چرا نماز مغرب سه رکعت و نماز عشا چهار رکعت است؟ چرا نماز ظهر را باید آهسته خواند و نماز مغرب را با قرائت بلند؟ تعبد است، چون خدا و رسول و امام فرموده اند. اما در بعضی از مسائل قراین و شواهدی وجود دارد که صرف تعبد مطرح نیست. به نظر من نباید به روایات با چشم بسته نگاه کرد. اساساً بعضی از مسلمانانی که امروز فقط نام مسلمانی دارند، در صدر اسلام نمونه ای نداشتند. اصلاً متعارف نبود که مسلمانی پنجاه سال در امریکا و در دیار کفر زندگی کند؛ چنین اقدامی (تعرب بعد الهجره) محسوب می شود. ولی امروز

افرادی که فقط نام مسلمانی دارند، در سرزمین کفر زندگی می کنند و فرزندانی به دنیا می آورند، آیا در صورت ارتداد، می توان آنان را مرتد فطری شمرد؟ به نظر ما اطلاق گیری از روایات به این کیفیت و تا این حد، انسان را به واقعیات نمی رساند. آیا می توان گفت: کسی که از پدر و مادر مسلمان شناسنامه ای متولد شده، در صورت ارتداد، مرتد فطری است ولی کسی که هنگام انعقاد نطفه پدر و مادرش کافر بودند ولی بعداً مسلمان شده و فرزند را با تربیت اسلامی بزرگ کرده اند، این فرزند اگر مرتد شد، مرتد مّلی است؟ به نظر ما اینطور نیست، مستبعد است. استبعاد ذهنی در فهم آیات و روایات مسأله قابل توجهی است. در موارد دیگر نیز ما به این نکات توجه می کنیم. مثلاً- (کفر) در روایت (من ترك الصلوه متعمداً فقد كفر) را کفر اصطلاحی معنا نمی کنیم، احکام نجاست را بر تارك الصلوه مترتب نمی کنیم. یا در روایت دیگری می گوید: (کسی که به احکام اسلام عمل نکند (للاستهانه)، کافر است. در معنای (استهانه) تصرف می کنیم و آن را به معنای جحد و انکار می شماریم. پس چرا در روایات مورد بحث چنین نکاتی را در نظر نداشته باشیم و فوراً بگوییم: اطلاق لفظی دارد! نتیجه آنکه، مرتد فطری کسی است که: ۱ هنگام انعقاد نطفه اش، پدر و مادر یا یکی از آنان مسلمان عارف عامل باشند. چون ممکن است (ولد علی الاسلام) به معنای (تکوّن ونشأ) باشد. هرچند برخلاف نظر صاحب مسالك و صاحب جواهر آن را معنای مجازی دانستیم، اما

به هر حال احتیاط چنین اقتضا می کند. ۲ اسلام پدر و مادر یا یکی از آنان تا هنگام تولد فرزند استمرار یابد. معنای حقیقی (ولد علی الاسلام) همین است. ۳ اسلام پدر و مادر لاقط تا هنگام بلوغ فرزند استمرار یابد، زیرا اگر پدر و مادری پس از تولد فرزند کافر شوند، فرزندشان را نیز کافر تربیت می کنند، آیا چنین فرزندى که اساساً با اسلام آشنایی ندارد مرتد فطری است؟ چنین نیست. متقابلاً پدر و مادر غیر مسلمانی که پس از تولد فرزندشان مسلمان می شوند و فرزندشان را با تربیت اسلامی، رشد می دهند، اگر پس از بلوغ مرتد شود، بر حسب فتاوی فقها چنین فردی (مرتد ملى) است. آیا با توجه به اینکه چنین فردی مرتد ملى است، شایسته است که فرض قبلی مرتد فطری باشد؟ ۴ فرزند پس از بلوغ اسلام را اختیار کند تا وصف اسلام بر او صدق نماید و سپس کافر شود تا مرتد فطری باشد. ظهور تعبیری چون (مَنْ غَيَّرَ) یا (مَنْ بَدَّلَ) در روایات همین است که پس از بلوغ، اسلام را انتخاب کند، شهادتین را بر زبان آورد، سپس اگر کافر شد، مرتد فطری است. پس برای صدق (ارتداد فطری) چهار شرط یاد شده لازم است، به طوری که با فقدان هر یک از آنها، شخص، مرتد ملى خواهد بود. مقدس اردبیلی نیز همین نظر را اختیار کرده و قبل از ما در (مجمع الفوائد و البرهان) فرموده است: (لاشك في كونه فطرياً اذا كان احد ابويه مسلماً من حين العلوق الى ان يبلغ و كان مقيداً بالشرع و يعرف احكام الاسلام و يعمل به

و هذا ايضاً ظاهر كلامهم). [۲۶]. البته شرط چهارم در بیان مقدس اردبیلی به چشم نمی خورد، ولی بسیاری از فقا و از آن جمله حضرت امام آن را در تحقق ارتداد فطری ذکر کرده اند. [۲۷].

موجبات ارتداد

قبل از ورود به بحث و بررسی اقوال و ادله، ذکر یک مقدمه ضرورت دارد: دین یک سلسله مقولات فراگیر و غیر فراگیری دارد که ریشه اش وحی و الهام است، برخلاف آنچه که در مکاتب فلسفی وجود دارد که ریشه اش تفکر و تعقل بشری است. اسلام در میان ادیان، دینی فراگیر است. در معتقدات، معارف، تکویات، تشریحات، اعمال، اجتماعیات و سایر ابعاد سخن دارد. کمتر عرصه ای را می توان یافت که اسلام در آنجا حرف نداشته باشد. البته ممکن است به دست ما نرسیده باشد. پس ما در اسلام در واقع (منطقه فراغ) نداریم. بلکه آنچه منطقه فراغ به نظر می رسد، از نظرگاه ماست چون پیامبر اکرم (ص) فرمود: (ما من شیء یقرّبکم الی الجنّه و یبعّدکم عن النار الا و قد امرتکم به و ما من شیء یبعّدکم عن الجنّه و یقرّبکم الی النار الا و قد نهیتکم عنه). [۲۸]. قرآن مجید نیز می فرماید: (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً). [۲۹] البته بعضی می گویند: معنای این سخن این نیست که دین همه چیز دارد، بلکه دین در محدوده رسالت خویش کامل است، لذا منطقه فراغ داریم. ولی به نظر ما ممکن است کسی در هر یک از ادله به تنهایی مناقشه کند، اما یک نگاه مجموعی به دین نشان می دهد که اسلام

در همه زمینه ها حرف دارد. امور از شش محور خارج نیست که اسلام در همه آنها وارد شده است: ارتباط انسان با خدا، ارتباط خدا با انسان، ارتباط خدا با جهان، ارتباط انسان با خدا، ارتباط انسان با جهان و ارتباط جهان با انسان. پس در حقیقت، منطقه فراغی در کار نیست. انسان باید به بعضی از امور عقیده داشته باشد، در بعضی از امور علاوه بر عقیده، عمل کند و بعضی از امور را فقط عمل کند بدون آنکه عقیده داشته باشد. معروف است که اسلام دارای سه بخش است: معارف، اخلاقیات و اعمال. ممکن است کسی در این تقسیم مناقشه کند و آن را جامع نداند، اما به هر حال اسلام دین جامع و فراگیری است که قابل انکار نیست. حال سخن در این است آن امور که انکار یا تردید در آنها موجب ارتداد و خروج از دین است، کدامند؟ مثلاً انکار خدا یا صفات و افعال او یا تشبیه او به مخلوقات یا جسم شمردن او یا انکار ضروری موجب ارتداد است. انکار بعضی از امور یا تردید در آنها فقط معصیت است و خروج از دین محسوب نمی شود، مثل انکار رجعت یا معراج جسمانی رسول خدا(ص) یا معاد جسمانی. انکار یا تردید در بعضی از امور نیز سبب می شود انسان در آخرت محکوم به کفر شود ولی در دنیا موجب کفر نیست. به هر صورت بحث ما در موجبات ارتداد است که مهمترین آن روشن شدن معنای (ضروری دین) است و اینکه آیا انکار ضروری به خودی خود موجب ارتداد است یا چنانکه به تکذیب پیامبر بیانجامد،

موجب ارتداد است؟ اصولاً انسان به حصر عقلی نسبت به معارف اسلامی و احکام دین یکی از مواضع چهارگانه ذیل را اتخاذ می کند: ۱ قلباً به حقانیت آنها معتقد است، اعم از اینکه اجتهاداً معتقد شده باشد یا تقلیداً. ۲ شک دارد و توقف می کند. ۳ قلباً انکار می کند. ۴ مسأله به طور کلی برای او مطرح نباشد و هیچ گونه موضعی اتخاذ نکند. در هر یک از صور یاد شده، وقتی به مرحله زبان و موضع گیری می رسد یا شهادت می دهد و به یقین خود اعتراف می کند، یا توقف کرده و از اظهار نظر پرهیز می کند و یا انکار می نماید. حکم هر کدام از صور چیست؟ اگر کسی قلباً معتقد بوده و زبانی معترف باشد و شهادت دهد، مؤمن است. اگر قلباً شک داشته ولی زبانی اعتراف می کند، ظاهراً مسلمان است و احکام اسلام بر او مترتب می شود. اگر قلباً منکر باشد ولی زبانی اعتراف کند، باز هم مسلمان است. اینکه چنین شخصی منافق است یا نه، از نظر تعریف مورد اختلاف است. اگر عملش مطابق با وظیفه باشد، معلوم نیست که منافق باشد. درباره منافق می فرماید: (و اذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن). [۳۰]. اگر قلباً معتقد باشد ولی زبانی انکار کند، به هر انگیزه ای انکار کند از سر عناد یا ترس یا استهزاء کافر است مگر آنکه او را بر انکار مجبور کرده باشند: (و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم). اگر قلباً

شاک است ولی زبانی انکار می کند، چنانکه (جحد) در آیه شریفه را (انکار از روی علم و آگاهی) بدانیم [۳۱] مشمول آیه شریفه نیست، چون یقین ندارد، هر چند مسلمان هم بر او اطلاق نمی شود. ولی اگر (جحد) را صرف انکار بدانیم، مشمول آیه شریفه است چون انکار کرده. و (جحد) بر او صدق می کند و کافر است. اگر قلباً منکر باشد، زبانی هم انکار کند، کافر اصلی است. صور یاد شده چنانچه برای مسلمانی رخ دهد، اگر شرایط ارتداد فطری را داشته باشد، و انکار کند، مرتد فطری است و اگر شرایط آن را نداشته باشد، مرتد ملّی است. شبیه همین بیان درباره ضروری دین نیز مطرح است، فرموده اند: منکر ضروری دین مثل (وجوب نماز و روزه) یا (حرمت شراب و قمار) مرتد است.

تعریف ضروری دین

اشاره

آیا چنانکه شخصی علم به وجوب فعلی داشته باشد و در عین حال آن را انکار کند، ضروری را انکار کرده است؟ در این فرض (علم شخص منکر) ملاک قرار گرفته است. از کلام مقدس اردبیلی استفاده می شود که این امر انکار ضروری شمرده نمی شود. [۳۲]. آیا اگر حکمی را که همه می دانند از اسلام است، حتی غیر مسلمانانی که با مسلمانان ارتباط دارند از آن اطلاع دارند، انکار کند، (انکار ضروری) نموده است؟، ظاهراً تعریف ضروری همین است، (چیزی که همه به وضوح و بدون نیاز به استدلال بدانند، جزء دین است). آنچه که آگاهی از آن در دین بدیهی باشد. فرض سوم اینکه همه فرق اسلامی اجماع داشته باشند که فلان حکم از دین است

هرچند ممکن است مسأله استدلالی باشد. روشن است انکار چنین حکمی مخالفت با اجماع است نه ضروری.

چرا منکر ضروری کافر است، دلیل مسأله چیست؟

همه می دانند که زکات واجب است، چنانکه فردی گمان کند، زکات برای جوامع گذشته لازم بود ولی امروز مالیات جایگزین آن شده و مردم دو نوع بدهی به دولت اسلامی ندارند، یکی به نام زکات و دیگری مالیات و دولت وظیفه دارد فقرای جامعه را اداره کند، بنابراین مصرفی برای زکات باقی نمی ماند، چنین فردی که از وجوب زکات اطلاع دارد، ولی با چنین شبهه ای آن را امروزه انکار کند، آیا مرتد است یا نه؟ اگر مرتد و کافر است، دلیل آن کدام است؟ و اگر مرتد نیست آیا با کلمات فقها سازگار است یا نه؟ اینکه کسی پاسخ دهد: چون منکر ضروری است پس کافر است، مصادره به مطلوب است، چون اعتقاد به ضروری دین، جزء اعتقادات نیست، از این رو فقها دو گروه شده اند: بیک گروه معتقدند چون انکار ضروری دین به انکار و تکذیب پیامبر می انجامد، کافر است. چون این انکار با شهادتینی که بر زبان جاری کرده، در تناقض است، لذا کافر است. بنابراین مبنا برای تحقق ارتداد، لازم نیست حتماً آنچه را که انکار می کند، ضروری دین باشد، بلکه اگر در یک مسأله اختلافی هم معتقد باشد که پیامبر چنین فرموده، ولی انکار کند، باز هم کافر است. پس ملاک تکذیب پیامبر است نه انکار ضروری. گروه دیگر معتقدند شخص به مجرد انکار ضروری مرتد است. تصویر این مطلب آن است که کسی بگوید: اینکه همه می گویند پیامبر چنین فرموده، به نظر من آنها مراد

پیامبر را متوجه نشده اند، من فهمیده ام که مراد پیامبر از تشریح زکات این است که هرگاه مالیات دیگری بر شما واجب نبود، زکات واجب است. چنین فردی وجوب زکات را انکار می کند، اما معتقد است که پیامبر در شرایط امروز آن را واجب نمی داند، پس تکذیب پیامبر رخ نداده است.

دلایل مسأله

اشاره

تنها دلایلی که در این بحث مورد استناد قرار گرفته، اجماع و روایات است که به طور جداگانه مورد بررسی قرار می گیرد:

بررسی اجماع

علما هم در تعریف ضروری و هم در اینکه انکار ضروری به عنوان ضروری، موجب ارتداد است یا چنانکه به تکذیب پیامبر بیانجامد، موجب ارتداد است، اختلاف نظر دارند. در بین قداما اجماعی وجود ندارد، تنها از عبارات ابن زهره و شیخ صدوق استشمام می شود که انکار ضروری، موجب ارتداد و کفر است. برای آنکه اختلاف بین علما در این مسأله ملموس تر باشد، عبارتی را از شهید ثانی در (الروضه البهیه) نقل می کنیم: (و تحلیل محرم بالاجماع کالزنا و عکسه کالنکاح و نفی وجوب مجمع علیه کرکعه من الصلوات الخمس و عکسه کوجوب صلوه سادسه یومیه، والضابط انکار ما علم من الدین ضروره... و يعتبر فیما خالف الاجماع کونه مما یثبت حکمه فی دین الاسلام ضروره کما ذکر، لخفاء کثیر من الاجماعیات علی الآحاد، و کون الاجماع من اهل الحلّ والعقد من المسلمین فلا- یکفر المخالف فی مسأله خلافیه وان کان نادراً، وقد اختلف عبارات الاصحاب و غیرهم فی هذا الشرط، فاقتصر بعضهم علی اعتبار مطلق الاجماع و آخرون علی اضافه ما ذکرناه وهو الاجود، و قد یتفق للشیخ رحمه الله الحکم بکفر مستحلّ ما خالف اجماعنا خاصه کما تقدم نقله عنه فی باب الاطعمه، و هو نادر). حال که مسأله مورد اختلاف است، برای آنکه معلوم شود اجماعی که در مسأله ادعا شده، چیست و اساساً آیا همه اقسام (انکار ضروری) موجب ارتداد است یا بعضی از اقسام، لازم است تا اقسام متصوره در انکار

ضروری را بر شماریم: کسی بداند فلان حکم ضروری دین است و پیامبر هم فرموده، ولی آن حکم را انکار کند. این قسم مسلماً تکذیب پیامبر و ارتداد است. کسی ضروری بودن حکمی را قبول کند و بپذیرد که پیامبر یا امام هم این حکم را فرموده، ولی بگوید مقصود آنان از این حکم غیر از آن چیزی است که شما می گوئید. در کبری تصرف می کند، مثل زکات که قبلاً عرض کردم یا مثلاً می گوید: مقصود پیامبر از اینکه روزه بگیرد، این است که پرخوری نکنید، وضو یعنی رعایت بهداشت در زمانی که مردم بهداشت را مراعات نمی کردند، ولی امروز با رعایت بهداشت، وضو گرفتن لازم نیست. کسی ضروری بودن حکم (صغرا) را منکر شود و بگوید: شما مجتهدان می گوئید ضروری است، ولی ما عقلاً دیگر آن را ضروری نمی دانیم. صغرا و کبرا را قبول دارد، هم ضروری بودن را قبول دارد و هم اینکه پیامبر فرموده مثلاً نماز واجب است، ولی دچار شک و تردید شده و می گوید: تردید دارم. می گوید: مردم معتقدند که نماز واجب است و پیامبر آن را واجب شمرده، من نمی دانم که پیامبر چنین سخنی را گفته یا نه؟ ولی اگر گفته باشد، من قبول ندارم. می گوید: من یقین دارم که پیامبر چنین حرفی را نگفته است. از ابتدا وجوب آن را که مستند به سخن پیامبر است، انکار می کند. فقها معمولاً اقسامی را که به انکار و تکذیب پیامبر می انجامد، موجب کفر و ارتداد می شمارند. کسی که قبول

می کند پیامبر این حکم را صادر کرده ولی آن را نمی پذیرد یا می گوید: چنین حکمی صادر نشده ولی اگر هم صادر شده باشد، من قبول ندارم، یقیناً مرتد و کافر است، ولی کسانی که می گویند: اگر پیامبر گفته ما قبول داریم، ولی به نظر ما پیامبر نگفته یا اگر گفته مقصودش چیزی دیگری بوده است، همه فقها ارتداد چنین افرادی را قایل نیستند؛ برخی معتقدند: اگر به تکذیب پیامبر بیانجامد، مرتد است. مقدس اردبیلی، کاشف الغطاء و فاضل اصفهانی انکاری را که به تکذیب پیامبر منتهی نشود، موجب ارتداد ندانسته. و آن را فاقد دلیل می شمارند. ولی در مقابل، کسانی که انکار ضروری را به طور مطلق موجب ارتداد می شمارند، به دلایلی تمسک کرده اند که یکی از آنها اجماع است. چون مهمترین دلیل این گروه اجماع است، باید اجماع را مورد بررسی قرارداد که آیا اجماع قدما مراد است یا متأخرین؟ اجماع متأخرین نمی تواند دلیل باشد، چون ما برخلاف اهل سنت، اجماع را به عنوان اجماع حجت نمی دانیم، بلکه باید کاشف از قول معصوم باشد، از راه لطف یا راههای دیگر و اخیراً حدس. مرحوم آیه الله بروجردی می فرمودند: اگر کسی کتب شیعه را بررسی کند و ببیند که تنها فرقه ای است که سخنانش را به امام متصل کرده است و تابع نظر آنهاست، ولی در بحثی مثل وقت نماز مغرب که آیا استتار قرص ملائک است یا ذهاب حمره مشرقیه؟ همه فرق اسلامی می گویند: استتار قرص، ولی شیعه می گوید: ذهاب حمره، آیا با آن روش فقهای شیعه انسان اطمینان نمی کند

که نظر معصومین چنین بوده است؟ حتماً چنین اطمینانی پیدا می شود. با اینکه دلیلی در مسأله نداریم، اما همین اتفاق و اجماع در بین علمای شیعه در این مسأله، کاشف از قول امام(ع) است. چند روایتی هم که در مسأله است بر تقیه حمل شده است. پس به نظر علمای امامیه اجماع به عنوان خودش، حجت نیست، اجماع منقول هم حجیت ندارد، اگر اجماعی هم در مسأله باشد، دلیل لثبی است و اطلاق ندارد. آیا اگر منکر ضروری مطلقاً مرتد است، و دلیل هم اجماع است، آیا این حکم از اصول متلقاه است یا اصول مستنبطه؟ از اصول متلقاه که نیست، پس از اصول مستنبطه است. در مسائل مستنبطه نمی توان به اجماع تمسک کرد چنان که اخذ به اطلاق هم معنا ندارد. پس به نظر می رسد که دلیل اجماع ناتمام باشد. بنابراین باید به سراغ روایات رفت و آنها را بررسی کرد.

روایات مسأله

اشاره

روایاتی که در این بحث می تواند مورد توجه و تأمل قرار گیرد، هشت روایت است.

روایت ۱

محمد بن یعقوب عن عمده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن الحسن بن محبوب عن داود بن كثير الرقي قال: قلت لابي عبد الله (ع) سنن رسول الله (ص) كفرائض الله عز وجل؟ فقال: ان الله عز وجل فرض فرائض موجبات على العباد فمن ترك فريضه من الموجبات فلم يعمل بها و جحدها كان كافراً و امر رسول الله (ص) بامور كلها حسنه فليس من ترك بعض ما امر الله عز وجل به عباده من الطاعة بكافر و لكنّه تارك للفضل منقوص من الخير. [۳۳]. درباره داود رقی در سند روایت میان علمای رجال اختلاف است. بعضی او را از غلاه شمرده اند، بعضی از کیسانیه و بعضی هم از اصحاب حضرت علی(ع) [۳۴] دانسته اند. نجاشی درباره اش می گوید: (ضعیف جداً والغلاه تروی عنه قال احمد بن عبد الواحد: قل ما رأيت له حديثاً سديداً، له كتاب المزار.) ابن الغضائری هم درباره او می گوید: (كان فاسد المذهب ضعيف الروايه لا يلتفت اليه.) ولی شیخ طوسی او را توثیق کرده است. مجلسی درباره سند روایت می گوید: صحه السند ارجح عندی. از نظر دلالت، سیاق کلام اقتضا می کند که از فرائض النبی سخن بگویند، ولی بلافاصله از فرائض الله سخن گفته، سپس به امور حسن پرداخته است. به هر حال در بحث ما آنچه از روایت قابل استفاده است، آن است که اگر کسی فرائض الهی را ترک کند و آن را انکار نماید، کافر است. ظاهراً معنای روایت این است که هر کس بداند فعلی واجب است

یا حرام، و حجت شرعی هم داشته باشد ولی انکار کند، کافر است.

روایت ۰۲

محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن عبدالله بن سنان قال: سألت ابا عبدالله (ع) عن الرجل یرتکب الكبیره فیموت، هل یرجعه ذلک من الاسلام؟ وان عذّب کان عذابه کعذاب المشرکین ام له مدّه وانقطاع؟ فقال، من ارتکب کبیره من الكبائر فزعم انها حلال اخرجہ ذلک من الاسلام وعذّب اشدّ العذاب، وان کان معترفاً انه ذنب و مات علیها اخرجہ من الايمان ولم یرجعه من الاسلام و کان عذابه اهون من عذاب الاول. [۳۵]. عبدالله بن سنان با آنکه وزیر دارایی چهار خلیفه عباسی بوده، همگان او را قبول دارند و حدیث از نظر سند صحیح است. [۳۶] و رجال سند همگی از ثقاتند. در این زمینه هشت روایت داریم که هیچ کدام قابل استناد نیست و نمی تواند ارتداد منکر ضروری را به عنوان ضروری اثبات کند. [۳۷].

پاورقی

[۱] ر.ک: موسوعه الفقه الاسلامی، ج ۴، ص ۲۵۷۲۶۰.

[۲] صاحب جواهر (اعتبار اسلام پدر و مادر یا یکی از آنان هنگام انعقاد نطفه) را به شهید ثانی در مسالک نسبت می دهد که از علامه حلی در قواعد پیروی کرده و در ادامه می افزاید: (وبالجمله فلا خلاف ولا اشکال فی فطریه من انعقد و ولد و وصف الاسلام عند بلوغه و ابواه مسلمان، بل او احدهما ولو الامّ ثم ارتدّ حتی لو ارتدّ ابواه بعد الانعقاد، نعم لو انعقد منهما کافرین لم یکن فطریاً وان اسلم ابواه او احدهما عند الولاده، فان له حالاً سابقاً محکوماً بکفره فلم تکن فطریه عن الاسلام بخلاف الاول فانّهما وان ارتدّا حال الولاده بعد الانعقاد منهما او من احدهما یبقی علی حکم

الاسلام و لايجزّه كفرهما). در ادامه با غریب شمردن نظر کسانی که (اسلام هنگام ولادت) را معتبر دانسته اند، می گوید: (لعلّ منشأ الوهم، النصوص المزبوره المراد منها اصل الخلقه لخصوص التولد المذكور فيها المبني على غلبه اتحاد الولاده مع الانعقاد او على غلبه تولده بعد انعقاده فهو حينئذ ولد حال الانعقاد ولو مجازاً فيكفي في فطريته ذلك وان ارتدّ ابواه عند الولاده كما أنّه لا يكون فطرياً مع انعقاده منهما كافرين و ان اسلما عند الولاده). (جواهر الكلام، ج ۴۱، ص ۶۰۴۶۰۵) شهید ثانی در مسالك (ج ۱۵، ص ۲۲۲۳) ضمن اینکه ارتداد را (بدترین انواع کفر و از نظر حکم غلیظ ترین احکام) می شمارد و به آیاتی از قرآن و روایاتی از پیامبر اکرم (ص) در این زمینه استناد می جوید و همین استناد نیز گواه بر این است که ایشان آیات را مخصوص ارتداد خاصی نمی داند در تعریف مرتد فطری می گوید: (ارتداد من ولد علی الاسلام بان انعقد حال اسلام احد ابویه...)، اما در عبارات فقهای دیگر چنین تفسیری از (ولد علی الاسلام) که آن را بر (حین الانعقاد) حمل کنند، به چشم نمی خورد. شیخ مفید می نویسد: (من استحلّ الميته او الدم او لحم الخنزير عمن هو مولود عن فطره الاسلام فقد ارتدّ بذلك عن الدين و وجب عليه القتل باجماع المسلمين). (مقنعه، ص ۸۰۰) شیخ طوسی نیز می نویسد: (من استحلّ الميته او الدم او لحم الخنزير مّين هو مولود على فطره الاسلام فقد ارتدّ بذلك عن الدين و وجب عليه القتل بالاجماع). (نهایه الاحکام، ج ۳، ص ۳۱۹) قاضی ابن براج می نویسد: (اذا كان المرتد مولوداً على فطره الاسلام و جب قتله من غير استتابه....) (المهذب بالبارع، ج ۲،

ص ۵۵۲) ابن حمزه می گوید: (من يستحل شيئاً من المحرمات و هو مولود علی فطره الاسلام فقد ارتدّ و لزم قتله.) (الینایع الفقهیه، ج ۲۳، ص ۳۱۶) و نیز: (المرتد عن الاسلام ضربان: مولود علی فطره الاسلام و غیر مولود علیها....) (همان، ۳۲۲) محقق می نویسد: (من استحلّ شيئاً من المحرمات المجمع علیها کالمیتة و الدم و الربا و لحم الخنزیر ممن ولد علی الفطره یقتل و ان ارتکب ذلك لا مستحلاً عزّر.) (شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۷۱) و نیز: (الاول من ولد علی الاسلام و هذا لا یقبل اسلامه لو رجع و یتحتم قتله.) (همان، ص ۱۸۳) در عبارات فوق (ولد علی الاسلام) یا (ولد علی الفطره) تعبیر شده که از روایات برگرفته شده است، و در روایات و در کلمات فقها ظاهراً غیر از شهید ثانی و صاحب جواهر بر اسلام حین الانعقاد حمل نشده است. بنابراین هر معنایی که از (ولد علی الاسلام) فهمیده شود، همان ملاک است آیا (اسلام حین الولاده) مقصود است یا (اسلام حین الانعقاد) یا (اسلام حین علوق الروح)؟ ظاهراً مقصود از (ولد علی الاسلام) و تعبیر مشابه آن این است که در محیطی اسلامی و در دامن پدر و مادری مسلمان به دنیا بیاید، ولی نمی توان مسلمان یا کافر بودن آنان قبل از تولد و حین الانعقاد و در زمان زندگی کودک در رحم را یکسان شمرد. آیا بر کودکی که در رحم مادری کافر پرورش می یابد و مادر هنگام تولد مسلمان می شود، (ولد علی الاسلام) صدق می کند؟، به هر تقدیر آنچه در روایات و اکثر فتاوی آمده (ولد علی الاسلام) است.

[۳] این بحث مطرح است که آیا (اسلام حکمی) نیز در صدق ارتداد کافی است

یا (اسلام حقیقی) معتبر است؟ اگر (اسلام حقیقی) معتبر باشد کودک پس از بلوغ باید خود شهادتین را بر زبان جاری کند تا حقیقتاً مسلمان شود تا در صورت بازگشت از دین، ارتداد تحقق یابد، و کودکی که به سن بلوغ نرسیده، در اسلام خود تابع پدر و مادر بوده و مسلمان حکمی است و چنانکه از اسلام بازگردد، ارتداد تحقق پیدا نمی کند ولی در صورتی که (اسلام حکمی) کافی باشد، چنین شخصی هم مرتد است. فاضل هندی می گوید: (المراد به من لم یحکم بکفره قط لاسلام ابویه او احدهما حین ولد و وصفه الاسلام حین بلغ). (کشف اللثام، ج ۲، ص ۴۳۵) صاحب جواهر پس از نقل این عبارت می گوید: (ظاهره کغیره اعتبار الولاده علی الاسلام بل اعتبار وصف الاسلام لو بلغ، فلو بلغ کافراً لم یکن مرتداً عن فطره و کأنه اخذ القید الثانی مما تسمعه فی بعض النصوص من الرجل والمسلم و نحوهما مما لا یصدق علی غیر البالغ بل لیس فی النصوص اطلاق یوثق به فی الاکتفاء بصدق الارتداد مع الاسلام الحکمی ولعله لا یخلو من قوه). (جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۳) در میان فقها شهید ثانی (اسلام هنگام بلوغ) را شرط ندانسته و اسلام حکمی را نیز در صدق ارتداد کافی دانسته و اظهار داشته است: (ای ولده قبل الارتداد سواء کان المرتد عن مله او عن فطره و سواء اسلم بعد ذلك ام لا، لان عقاده تابعاً لاییه فی الاسلام فیستصحب حکمه، ثم ان بلغ واعرب بالاسلام فلا یبحث وان اظهر الکفر فقد اطلق المصنف رحمه الله وغیره استتابه فان تاب والاقتل، وهذا لایوافق القواعد المتقدمه من ان المنعقد حال اسلام احد ابویه یکون

ارتداده عن فطره ولا- تقبل توبته و ما وقفت علی ما اوجب العدول عن ذلك هنا.) (مسالك الافهام، ج ۱۵، ص ۲۸- ۲۹) وجه عدول فقها در این فرض این است که اسلام حکمی را در صدق ارتداد فطری کافی نمی دانند و از اینکه شهید ثانی آن را مطابق قواعد نمی داند، معلوم می شود که از نظر ایشان اسلام حکمی کافی است.

[۴] هیجده قسم عبارتند از بعضی از اقسام هیجده گانه فوق بنابر مبانی مختلف در اینکه مرتد فطری است یا مرتد ملی، متفاوت خواهد بود. بنابر آنچه در متن توسط استاد محترم پذیرفته شده، چهار صورت از صور فوق (مرتد فطری) است، بقیه صور نیز پس از روشن شدن بعضی از مباحث معلوم می شود که مرتد ملی است یا کافر اصل، این امر دایر مدار آن است که (اسلام حکمی) در صدق ارتداد کافی است یا نه؟ اگر در صدق ارتداد کافی است، آیا در صدق ارتداد فطری نیز کفایت می کند یا مرتد از اسلام حکمی، مرتد ملی است؟.

[۵] وسائل الشیعه، ابواب حدّ المرتد، باب ۱، ح ۶.

[۶] (عن ابی عبدالله (ع) قال: ما من مولود یولد الا علی الفطره فابواه اللذان یهودانه و ینصرّانه و یمجسانه.) (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۵) ظاهر این حدیث آن است که هر انسانی بر فطرت توحیدی آفریده می شود و اگر عوامل خارجی سبب گرایش انسان به شرک نشود، او راه توحید را دنبال می کند. عوامل خارجی می تواند از زمان انعقاد نطفه در گرایش انسان به شرک مؤثر باشد، از همین رو است که حتی به پدر و مادر مسلمان در خصوص فرزند دار شدن از زمان انعقاد نطفه

فرزند، آدابی را آموخته اند که در تکوین شخصیت فرزند تأثیر دارد.

[۷] (و من الغریب ما فی رساله الجزایری من ان المدار علی الولاده لا الانعقاد و لعل منشأ الوهم، النصوص المزبوره المراد منها اصل الخلقه لخصوص التولد المذكور فیها المبني علی غلبه اتحاد الولاده مع الانعقاد او علی غلبه تولده بعد انعقاده فهو حیثند ولد حال الانعقاد ولو مجازاً، و حیثند فیکفی فی فطریته ذلك وان ارتد ابواه عند الولاده، كما انه لا یكون فطریاً مع انعقاده منهما کافرین و ان اسلما عند الولاده.) (جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۴).

[۸] سوره نساء، آیه ۹۴.

[۹] (فصل فی الردّه: متى اظهر المرء الکفر بالله او برسوله او الجحد بما یعم فرضه والعلم به من دینه کوجوب الصلوه او الزکوه او ما یجری مجری ذلك بعد اظهار التصدیق به کان مرتداً.) (ابن زهره، الجوامع الفقهیه، ص ۶۱۵) (فصل فی احکام الردّه: الردّه اظهار شعار الکفر بعد الايمان بما یكون معه منکر نبوه النبی (ص) او بشئ من معلوم دینه کالصلوه والزکوه والزنا و شرب الخمر.) (ابی الصلاح حلبی، الکافی، ص ۳۱۱).]

[۱۰] (الارتداد و هو الکفر بعد الاسلام... والکفر یكون بینه و بقول کفر و فعل مکفر، فالاول العزم علی الکفر ولو فی وقت مترقب و فی حکمه الترددیه، والثانی کنفی الصانع لفظاً او الرسل و تکذیب رسول و تحلیل محرم بالاجماع کالزنا وعکسه کالنکاح ونفی وجوب مجمع علیه کرکعه من الصلوات الخمس وعکسه کوجوب صلوه سادسه یومیه والضابط انکار ما علم من الدین ضروره، ولا فرق فی القول بین وقوعه عناداً او اعتقاداً او استهزاء... والثالث ما تعمّده استهزاء صریحاً بالدین او جحوداً کالقاء مصحف او بعضه فی قاذوره قصداً او سجوداً لصنم.) (شهید ثانی، الروضه البهیة فی شرح

[۱۱] وسائل الشيعه، ابواب حد المرتد، باب ۱، ح ۳.

[۱۲] قبل از محقق اردبیلی نیز از ظاهر عبارت يحيى بن سعيد در همین مطلب استفاده می شود. وی می گوید: (والمسلم و ولد بين المسلمين اذا ارتدّ فدمه مباح لكل من سمع ذلك منه ولا يستتاب....) (الينابيع الفقيهيه، ج ۲۳، ص ۳۹۱) در این عبارت بر مسلمانی که در جامعه اسلامی و در میان مسلمانان به دنیا آمده باشد، در صورت ارتداد، احکام ارتداد را مترتب می کند. قید (ولد بين المسلمين) در کتب دیگر به چشم نمی خورد. در ضمن تعبیر (مسلم بين المسلمين) در روایت مورد نظر می تواند قرینه ای برای روایاتی باشد که حاوی تعبیر (ولد علی الاسلام) است، اگر این تعبیر ناظر به اسلامی بودن جامعه و محیط تولد فرزند هم نباشد، تعبیر فوق می تواند قرینه و قیدی برای این تعبیر باشد.

[۱۳] مستدرک الوسائل، ابواب حد المرتد، باب ۱، ح ۵؛ ج ۱۸، ص ۱۶۴.

[۱۴] مستدرک الوسائل، ابواب حد المرتد، باب ۴، ح ۳؛ ج ۱۸، ص ۱۶۷.

[۱۵] وسائل الشيعه، ابواب حد المرتد، باب ۲، ح ۱.

[۱۶] (اذا كان احد ابويه نصرانياً اي وكان الآخر مسلماً و يدلّ على ان الولد ملحق بالاشرف.) (محمد باقر مجلسی، ملاذ الاخيار، ج ۱۶، ص ۲۷۸).

[۱۷] (يعنى انما لا يترك ان يتنصر و يختار الشرك اذا كان احد ابويه نصرانياً دون الآخر فاما اذا كانا جميعاً نصرانيين فلا يتعرض له، او المراد لا يترك ان يختار الشرك اذا كان احد ابويه نصرانياً فكيف اذا كانا جميعاً مسلمين.) (فيض كاشاني، الوافي، ج ۱۵، ص ۴۹۱).

[۱۸] وسائل الشيعه، ابواب حد المرتد، باب ۲، ح ۲.

[۱۹] وسائل الشيعه، ابواب حد المرتد، باب ۳، ح ۷.

[۲۰] وسائل الشيعه، ابواب حد المرتد، باب ۱، ح ۵.

[۲۱] مستدرک الوسائل، ابواب حد المرتد، باب ۱، ح ۳.

[۲۲] وسائل الشيعه، ابواب

[۲۳] (المشهور عند الناس هو الذى لا يتمسك بشريعہ و يقول بدوام الدهر والعرب تعبر عنه بقولهم ملحد و فى الحديث الزنادقه هم الدهريه الذين يقولون لا-ربّ ولا جنّه ولا نار... وفى المجمع الزنادقه قوم من المجوس يقال لهم الثنويه يقولون النور مبدء الخيرات و الظلمه مبدء الشرور.) (مجمع البرين، ص ۳۹۹) احتمالات ديگرى نیز در معنای زندیق ذکر شده است. این کلمه ظاهراً معرب کلمه اى فارسى است. مثلاً گفته اند معرب (زن دين) است، يعنى كسى كه زنش دين اوست. علامه حلى در تحرير الاحكام. مى گوید: (الزنديق من يظهر الايمان و يبطن الكفر) كسى كه ايمانش را آشكار و كفرش را پنهان كند. ولى اين تفسير با معنای لغوی این واژه سازگار نیست.

[۲۴] مستدرک الوسائل، ابواب حدّ المرتد، باب ۱، ح ۱.

[۲۵] (قال رسول الله (ص): يأتى على الناس زمان وجوههم وجوه الأدميين و قلوبهم قلوب الشياطين... بطونهم آلهتهم و نساؤهم قبلتهم و دنائيرهم دينهم و شرفهم متاعهم لا-يبقى من الايمان الا-اسمه ولا- من الاسلام الا- رسمه و لا من القرآن الا درسه، مساجدهم معموره من البناء و قلوبهم خراب عن الهدى....) (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۵۳).

[۲۶] مجمع الفائده والبرهان، ج ۱۳، ص ۳۱۸.

[۲۷] (ولد المرتد الفطرى قبل ارتداده بحكم المسلم فاذا بلغ واختار الكفر وكذا ولد المسلم اذا بلغ واختار الكفر قبل اظهار الاسلام فالظاهر عدم اجراء حكم المرتد فطرّاً عليهما بل يستتابان والا فيقتلان.) (امام خمينى، تحرير الوسيله، ج ۲، ص ۶۲۵).

[۲۸] (عن ابى جعفر (ع) قال: خطب رسول الله (ص) فى حجه الوداع فقال: يا ايها الناس! ما من شئى يقربكم من الجنّه ويباعدكم من النار وقد امرتكم به، و ما من شئى يقربكم من النار ويباعدكم من الجنّه الاّ

وقد نهيتكم عنه، الا و ان الروح الامين نفت في روعى....)(وسائل الشيعه، ج ۱۷، ص ۴۵).

[۲۹] سوره مائده، ۳.

[۳۰] سوره بقره، آیه ۱۴.

[۳۱] (الجحود هو الانكار مع العلم يقال جحد حقّه جحداً و جحوداً ای انكره مع علمه بثبوتہ.) (طریحی، مجمع البحرين، ص ۱۹۰) (الجحد والجحود نقيض الاقرار كالانكار والمعرفه، جحدہ یجحدہ جحداً و جحوداً. الجوهری: الجحود الانكار مع العلم.) (ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۱۸۲) (الجحود نفی ما فی القلب اثباته واثبات ما فی القلب نفيه.) (راغب اصفهانی، المفردات، ص ۸۸) ظاهراً همانطور که اقرار، (اعتراف توأم با علم و آگاهی) است، جحود نیز (انكار توأم با علم و آگاهی) است، چنانکه معنای مورد نظر راغب نیز انكار توأم با علم آگاهی آن چیزی است که در قلب ثابت است. از این رو شخصی که شك و تردید دارد و بر این اساس انكار می کند، (جحود) نمی ورزد و كافر نیست.

[۳۲] (الارتداد هو قطع الاسلام من مسلم مكلف ای بالغ عاقل اما بفعل دالّ عليه... و اما بقول دال علی الخروج من الاسلام... او ينكر ما علم من الدين ضروره مثل انكار وجوب الصلوه والصوم والزكاه.) (مجمع الفائده والبرهان، ج ۱۳، ص ۳۱۴) در كلمات قدما معمولاً - سخن از ضروری دین نیست، بلکه معمولاً کسی که محرمات و نجاساتی چون خون یا میتة یا گوشت خوك یا خمر را حلال بشمارد، مرتد شمرده شده است. عبارات بعضی از قدما چون شیخ مفید، شیخ طوسی و ابن حمزه را بیشتر نقل کردیم، نیز عبارت محقق که (حلال شمردن چیزی از محرمات مورد اجماع فقها مثل میتة، خون، ربا و گوشت خوك) را ارتداد دانسته بود، نقل نمودیم. شبیه عبارات مفید، طوسی و ابن حمزه، در سایر تألیفات

قدما همچون اصباح الشیعه کیدری، کافی ابی الصلاح حلبی، جامع یحیی بن سعید، فقه القرآن راوندی، سرائر ابن ادیس، نیز به چشم می خورد. (ر.ک: الینایع الفقهیه، ج ۲۳، صفحات ۱۲۵، ۷۲، ۳۸۴، ۱۸۴، ۲۴۹، ۳۱۵ و ۲۴۹) از مثالهایی که در کتب یاد شده، وجود دارد، برمی آید که حلال شمردن آنچه که حرمتش در دین معلوم است و هیچ اختلافی هم در آن نیست و نیز حرام شمردن آنچه که وجوبش در دین معلوم است، (ارتداد و خروج از دین) شمرده می شود. شاید اصطلاح ضروری به معنای بدیهی بودن آن در دین نیز از همین موارد اتخاذ شده باشد. تنها عبارتی که آن را مترادف با ضروری در کلمات قدما شمرده اند، عبارتی است که در شماره (۷) از ابن زهره در غنیه نقل نمودیم. تعبیر (الجحد بما یعمّ فرضه والعلم به من دینه) را به معنای ضروری دانسته اند. اگر مثالهایی که در عبارت غنیه آمده، ملاحظه شود دقیقاً همان مثالهایی است که در کلمات فقهای دیگر به چشم می خورد بدون آنکه عبارتی مترادف با (ضروری دین) در آنها یافت شود. معلوم می شود این زهره از مواردی که در کلمات فقها آمده و (مستحلّ شراب یا میتة) و نیز (منکر وجوب نماز یا زکات) را مرتد شمرده اند، چنین عنوانی را استنباط و مطرح کرده است. البته در کتب متأخرین همچون محقق در شرایع، علامه در ارشاد، سید جواد عاملی در مفتاح الکرامه، مقدس اردبیلی در مجمع البرهان، صریحاً (انکار ضروری دین) مورد بحث قرار گرفته است، برخی از آنها مثل عبارت شرایع و ارشاد ظاهر در این است که انکار ضروری به

عنوان ضروری موجب ارتداد است. ملاحظه کنید: (الكافر و ضابطه كل من خرج عن الاسلام او من انتحله و جحد ما يعلم من الدين ضروره كالخوارج والغلاة). (شرايع الاسلام، ج ۱، ص ۵۳) (والكافر وان اظهر الاسلام اذا جحد ما يعلم ثبوته من الدين ضروره كالخوارج والغلاة). (ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۲۳۹) صاحب مفتاح الكرامه نیز همین معنا را به اصحاب نسبت داده که از نظر آنان انکار ضروری به عنوان ضروری موجب ارتداد و کفر است، در عین حال نمی توان اطمینان پیدا کرد که از ابتدا در میان قداما انکار ضروری موجب ارتداد و کفر به عنوان ضروری بوده است تا بتوان ادعای اجماع کرد. مگر اینکه کسی همچون صاحب جواهر معتقد باشد که فتاویٰ فقها و نصوصی که در ابواب مختلف وارد شده و دلالت بر کفر کسی می کند که ضرورتی از ضروریات دین را انکار کرده، مطلق است و اختصاص به انکار آن ضروری ندارد که به تکذیب پیامبر منتهی شود. وی پس از نقل سخن کسانی که معتقدند انکار ضروری در صورت منتهی شدن به تکذیب پیامبر موجب کفر است، می افزاید: (ان ذلك كله مناف لما عساه يظهر من الاصحاب كالمصنف وغيره خصوصاً من عبّر بالانكار منهم و ان كان الظاهر ارادته منه الجحود هنا من تسبب انكار الضروري الكفر لنفسه حيث اناطوه به حتى نقل عن غير واحد منهم ظهور الاجماع عليه من غير اشاره منهم الى الاستلزام المذكور، بل ظاهر عطفهم اياه على السبب الاول للكفر عدمه....) (جواهر الكلام، ج ۶، ص ۴۷ و ج ۴۱، ص ۶۰۱).

[۳۳] وسائل الشيعه، كتاب الطهاره، ابواب مقدمات العبادات باب ۲، ح ۲؛ ج ۱، ص ۳۰.

[۳۴] ظاهراً سهوی رخ داده است زیرا او را

از اصحاب امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) شمرده اند که تا عصر امام رضا(ع) می زیسته است، و افرادی چون جعفر بن بشیر، حسن بن ایوب، حسن بن محبوب، محمد بن سنان، یحیی بن عمروالزیات وابن ابی عمیر از او حدیث نقل کرده اند. بنابراین از کیسانیه بودن او نیز منتفی خواهد بود، چه اینکه مشاهده نشد که اصحاب رجال چنین نسبتی به او داده باشند.

[۳۵] همان، ص ۳۳، ح ۱۰.

[۳۶] نجاشی درباره او می گوید: (عبدالله بن سنان بن طریف مولى بنی هاشم يقال مولى بنی ابی طالب و يقال مولى بنی العباس كان خازناً للمنصور والمهدى والهادى والرشيد) کوفی ثقه، من اصحابنا جلیل لا یطعن علیه فی شیئی روی عن ابی عبدالله(ع) و قیل روی عن ابی الحسن موسی و لیس یثبت، له کتاب الصلوه الذی يعرف بعمل یوم و لیله و کتاب الصلوه الکبیر و کتاب فی سایر الابواب من الحلال والحرام روی هذه الكتب عنه جماعات من اصحابنا لعظمه فی الطائفه و ثقته و جلالته. (رجال نجاشی، ص ۲۱۴).

[۳۷] در باب دوم از ابواب مقدمه عبادات تحت عنوان (باب ثبوت الکفر والارتداد) چهارده روایت از کافی نقل شده که دو روایت که ارتباط بیشتری به بحث پیدا می کرد، در متن نقل شده و بقیه روایات غالباً از نظر دلالت ضعیفتر از دو روایتی است که از داود بن کثیر الرقی و عبدالله بن سنان نقل شد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

